

به نام حق

چالش‌ها پیرامون مقبره منسوب به کورش

کاری از پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب:

www.adyannet.com

کانال ما: @n_bastan

فهرست مطالب:

- ۲..... اعتقاد نگارنده این نوشتار
- ۲..... مقدمه
- ۴..... چالش نخست: حافظه تاریخی ایرانی نه! ولی حافظ تاریخی یونانی بله!؟
- ۸..... چالش دوم: آیا بدن کورش هخامنشی به ایران بازگشت؟
- ۱۳..... چالش سوم: تعداد طبقات بنا و جایگاه جسد کورش!
- ۱۶..... چالش چهارم: آیا شمال شرقی با جنوب شرقی فرق ندارد!؟
- ۱۸..... چالش ششم: مختصات جغرافیایی پیسیاشادا و بازاراخا
- ۱۹..... چالش هفتم: کتیبه بی کتیبه!
- ۲۰..... چالش هشتم: جعل کتیبه برای جبران ضعف سند!
- ۲۴..... چالش نهم: دفن کورش در همدان!
- ۲۵..... چالش دهم: فضای اندک مقبره!
- ۲۷..... چالش یازدهم: موریه: حرفم اشتباه بود!
- ۲۸..... چالش دوازدهم: در هر صورت این مقبره خالی است!
- ۲۹..... چالش سیزدهم: این بنا، یک بنای سلوکی است

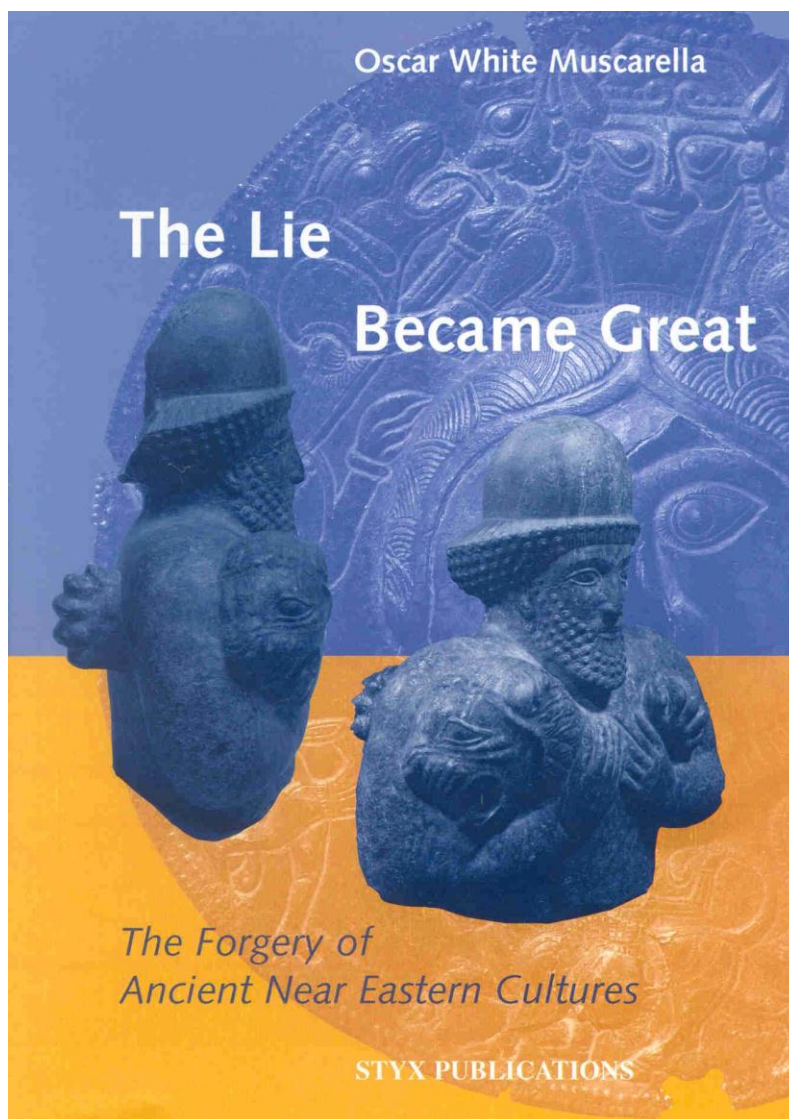
اعتقاد نگارنده این نوشتار

مقبره‌ای که امروز در رسانه‌ها با آب و تاب و هیجان به کورش هخامنشی نسبت داده می‌شود، در حقیقت امر، مقبره کورش نیست. لذا، این نوشتار، در قالب چندین چالش، به ارائه اسناد، شواهد و قرائنی در این باره می‌پردازد.

مقدمه

سالیانی دراز است، از عصر قاجار تا به امروز، بسیاری بر این امر اصرار دارند؛ که آن بنا یا مقبره‌ای که در روستای «مادر سلیمان» نزدیکی مرودشت قرار دارد، مقبره کورش است. **بسیاری** از این عزیزان، گرچه **رُست روشنفکری** و **فریاد آزادی بیان** و ادعای **خردورزی** شان لایه اوزون را پاره کرده، لیکن در عمل به شیوه‌ای بدوی و بلکه طبق قواعد دوران پارینه‌سنگی رفتار می‌کنند. هر صدای مخالف و هر سخن ناخوشایندی را با فحش و عربده‌کشی پاسخ می‌دهند. انگ می‌زنند و توهین می‌کنند. آن هنگام نیز که از ایشان حجت و بینه طلب می‌شود، با انواع مغالطات سعی در برون‌رفت از بُن بست دارند. از جمله سفسطه‌هایی که از ایشان تراوش می‌کند این است که فلان استاد دانشگاه یا فلان پژوهشگر غربی گفته است که اینجا مقبره کورش است، پس چنین است! در پاسخ به این شیوه باید گفت که امروز دیگر دوران چنین سخنانی نیست. هرچند در فروع، رجوع به متخصص بر اساس ضوابط عقلانی - امری معقول است، اما دوران تبعیت بی‌چون و چرا از نظرات شخصی و دیدگاه‌های ذوقی و سلیقه‌ای دیگر تمام شده است. مع الأسف، امروز حتی اساتید دانشگاهی در عرصه تاریخ نیز چنان بازیچه قرار گرفته‌اند که دانشمندی چون

اسکار موسکارلا^۱
(باستان‌شناس آمریکایی و
موزه‌دار پیشین موزه هنر
متروپلیتن در نیویورک^۲، که
مدرک دکترای خود را از
دانشگاه پنسیلوانیای ایالات
متحده آمریکا^۳ اخذ کرده
است) علیه این وضعیت بحرانی
و تقلیدهای کورکورانه بسیاری
از دانشگاهیان و تبعیت ابلهانه
آنان از دروغ‌های باستان‌شناسان
غربی قیام می‌کند و کتابی
تحت عنوان «دروغی که
بزرگ شد: جعل فرهنگ شرق



نزدیک باستان»^۴ به رشته تحریر درمی‌آورد و به افشاگری سنگینی علیه باستان‌شناسان و نهادهای
تاریخ‌پژوه غربی، دست می‌زند. پس بهتر که همگان پیرو دلیل و اسناد اصیل و تاریخی باشیم. نه
حدس و گمان‌های شخصی...

برخلاف باستان‌ستایان و نژادگرایان آریاگرای بی‌فکر متوهم، که توقع دارند، همگان اراجیف و
خیالاتشان را باور کنند، انتظار ما از شما خواننده گرامی این نیست که آنچه می‌گوییم را تماماً و

1. Oscar Muscarella
2. Metropolitan Museum of Art
3. University of Pennsylvania

۴. با عنوان اصلی:

چشم‌بسته بپذیرید، بلکه ما این چالش‌ها را بر اساس اسناد و مدارک تاریخی مطرح کردیم تا مقدمه‌ای باشد بر اندیشه. همچنین از شما خواننده گرامی، تقاضا داریم که دیدگاه‌های مخالف ما را هم بخوانید. حتی آنجایی که به ما توهین می‌کنند (و یا سخنانی بی‌ربط سر هم می‌کنند) و یا احیاناً پاسخ‌هایی منطقی می‌دهند را نیز ملاحظه کنید تا در فضایی منصفانه قضاوت کنید. با تشکر.

چالش نخست: حافظه تاریخی ایرانی نه! ولی حافظ تاریخی یونانی بله!؟!

مقبره‌ای که امروز به کورش نسبت داده می‌شود، هیچ‌گاه در حافظ تاریخی ملت ایران به نام کورش شناخته نمی‌شد. در تمامی اسناد تاریخی مکتوب به جا مانده از تاریخ ایران، به ویژه متون پارسی میانه و منابع مکتوب باستانی، **ابداً** از این بنا به عنوان مقبره کورش یاد نشده است. این روند در عصر اسلامی نیز همچنان ادامه یافت و ابن بنا در این دوران، به نام **مقبره مادر سلیمان** نامیده می‌شد. هرچند اینکه این سلیمان، کدام سلیمان است، فعلاً از بحث ما خارج است، لیکن همین نکته خود نشان می‌دهد که این بنا، مقبره کورش خوانده نمی‌شد، **مطلقاً**... حتی جالب اینکه در دوران حاکمیت اتابکان بر منطقه فارس، در سال ۶۲۰ یا ۶۲۱ هجری قمری با استفاده از چند ستون، مسجد جامعی پیرامون آرامگاه ساخته و محرابی نیز بر سنگ درون اتاق آرامگاه حجاری شد. البته در سال ۱۳۵۰ خورشیدی، این سنگ‌ها به نواحی اطراف منتقل شد.^۵

۵. علیرضا شاپور شهبازی، راهنمای جامع پاسارگاد، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۸. ص ۱۲۱



جورج ناتانیل کرزن^۶ پیرامون این بنا نکاتی قابل توجه می نویسد. او می گوید: «ایرانیان این بنا را قبر مادر سلیمان می نامند و این عقیده در سراسر دوره اسلامی شایع بود.»^۷ وی در ادامه گزارشی از مورخین و جهانگردان بیان می کند که بنای مذکور را «مقبره مادر سلیمان» نامیدند. وی می نویسد: «**جان استرویس** در ۱۶۷۲ خاطر نشان می سازد که آنجا زیارتگاه زنان پارسا بوده که سه بار سر بر قبر می کوبیدند و سه بار هم آن را می بوسیدند و بعد از دعای کوتاهی خارج می شدند.»^۸ این نکته برای هر انسان متفکری مهم و اساسی به نظر می رسد، چون تا همین قرن اخیر، ورود مردان به این بنا ممنوع بوده است. حتی محقق سرشناسی چون **جیمز موریه**^۹ در سال ۱۸۰۹ میلادی به دلیل مرد بودن از حضور در مقبره منع می شود.^{۱۰} **ژوزفه باربارو** (جهانگرد ونیزی) در قرن ۱۵ میلادی و دوبروین در قرن ۱۸ میلادی نیز از ممنوعیت ورود مردان به این بنا خبر داده اند. بسیاری دیگر از پژوهشگران و جهانگردان در سده های گذشته، از جمله **اوژن فلاندن**^{۱۱} در سال ۱۸۴۴ تأیید کرده اند که ورود مردان به مقبره اکیداً ممنوع است (و زنان ساکن آن ناحیه به شدت مانع ورود مردان می شوند). همچنین **سر رابرت کرپورتر**^{۱۲} در سال ۱۷۰۶ میلادی (۱۱۱۸ هـ.ق) ضمن بازدید از این بنا می گوید که نگهداری این بنا بر عهده زنان روستایی مجاور است.^{۱۳} در سال ۱۸۸۱ میلادی،

6. Lord George Nathaniel Curzon

۷. جورج ناتانیل کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلام علی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.

ج ۲، ص ۹۶.

۸. جورج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۹۶-۹۷. همچنین بنگرید به:

John Struys, "Third Voyage, ch. XXXIII", Voyages, 331

J. Struys, The Voyages and Travels of John Struys through Italy, Greece, Muscovy, Tartary, Media, Persia, East-India, Japan, and other Countries in Europe, Africa and Asia. Done out of the Dutch by John Morrison, London, 1684, p. 331

9. James Justinian Morier

۱۰. جورج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۹۷.

11. Uguine Flandin

12. Sir Robert Ker Porter

۱۳. سفرنامه پورتر، دفتر اول، ص ۵۰۲. به نقل از:

Ancient Persian Sculpturs, P.16

مادام دیولافوآ (همسر مارسل آگوست دیولافوآ)^{۱۴} که لباسی مردانه پوشیده بود، پس از ورود به مقبره، با برخورد تند و خشن زنان روستایی مواجه شد، چه اینکه آنان می‌پنداشتند او مرد است.^{۱۵} تمامی این شواهد، نشان می‌دهد، این بنا، در حافظه تاریخی ملت ایران، از عصر باستان تا عصر اسلامی، مقبره کورش هخامنشی نبود. ایرانیان (به ویژه مجاورین این بنا و بومیان منطقه) همواره نسل به نسل، قاطعانه، با یقین کامل اصرار داشتند که این مقبره مربوط به یک زن است. بعدها در اثر تبلیغات دروغین غربی‌ها (که بدون هیچ دلیل صریحی این مقبره را به کورش هخامنشی منتسب کردند)، این یقین مردم، تبدیل به شک و تردید شد.

حال نکته اینجاست، کسانی که این بنا را مقبره کورش می‌خوانند، تماماً به روایات یونانی و ادعاهای پژوهشگران غربی استناد می‌کنند. پرسش اینکه چرا و به چه دلیل، حافظه تاریخی ملت ایران در طول تاریخ را نادیده می‌گیرند؟ ولی به حافظه تاریخی یونانیان اعتماد می‌کنند؟ ممکن است در پاسخ بگویند که منابع ایرانی در طول تاریخ از میان رفت. می‌گوییم چرا از بین رفت؟ می‌گویند یونانیان و بعدها قوم عرب همه را نابود کردند! می‌گوییم هیچ سندی **مطلقاً** وجود ندارد که نشان دهد **همه اسناد تاریخی** از بین رفته باشند (پیشتر در این باره مفصل سخن گفتیم). **بله ممکن است برخی** از اسناد از بین رفته باشند، اما همه نه... همچنین به فرض که همه اسناد تاریخی از بین رفته باشد، پس چرا ایرانیان دوباره منابع را بازنویسی نکردند؟ مگر اوستا و متون پارسی میانه بازنویسی نشد؟ اصلاً مگر باستان‌گرایان مدعی نیستند که یونانیان درباره کورش (و خوبی‌های او) مطالب بسیاری نوشتند؟! پس این نشان می‌دهد یونانیان با شخص کورش خصومت نداشتند.^{۱۶} پس

14. Marcel Auguste Dieulafoy

۱۵ سفرنامه مادام دیولافوآ، ص ۳۶۵-۳۷۰، (گفتاری از زنده‌یاد جمشید صداقت کیش). از همین روی، دیولافوآ نیز بر این نظر بود که این مقبره، مقبره کورش نیست. بلکه مربوط به یکی از زنان تاریخی است.

M. Dieulafoy, *L'Art Antique de la Perse: Achéménides, Parthes, Sassanides*, vols. 1-5, Paris, 1884-89. pls. 16-18

۱۶. علی سامی، پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت کشور شاهنشاهی ایران، ص ۴۲-۴۳ (نکته اینکه اصلاً طبق همین اسناد یونانی، اسکندر به مقبره کورش - که البته در نقطه‌ای دیگر بود - احترام هم کرد: سامی، همان، ص ۱۰۷)

نباید یاد و نام او را مَحو می کردند (و نکردند). جدیداً هم باستان‌گرایان مدعی هستند که در منابع عربی (مانند تفسیر طبری آن هم به روایت رُواد بن الحراش و حذیفه بن الیمان و...) از کورش به نیکی یاد شده،^{۱۷} پس همین ادعای باستان‌گرایان نشان می‌دهد که عرب‌ها نیز با شخص کورش خصومت نداشتند. به راستی اگر فرهیختگان ایرانی قصد داشتند این بنا را به نام «مقبره کورش» حفظ کنند، چه کسی مانع می‌شد؟ می‌گویند این (که این مقبره مربوط به کورش است) از حافظ تاریخی ایرانیان پاک شد! باز هم می‌گوییم می‌پرسیم که چرا حافظه تاریخی ایرانیان را در مقابل حافظه تاریخی یونانیان، ضعیف و ناتوان می‌بینید؟^{۱۸} اگر ایران چندین بار مورد حمله قرار گرفت، یونان که بیش از ایران مورد حمله خارجی‌ها قرار گرفت. از تازش خشایارشا (شاه هخامنشی) به آتن گرفته تا حمله رومی‌ها به یونان (و حدود هزار سال خاموشی و خمودی نسبی یونانیان در قرون وسطی و عصر سیاه حاکمیت کلیسا بر اروپا) و بعدها تحركات دولت عثمانی علیه یونان و... به راستی یونانیان که بیش از ایرانیان مورد تاخت و تاز دیگران بودند. پس چگونه حافظه‌ی تاریخی ملت یونان را بر حافظه تاریخی ایرانیان برتر می‌دانید؟ اکنون می‌رسیم به نقطه اول: در هیچ سند مکتوب تاریخی ایرانی (از عصر باستان تا دوران قاجار) مطلقاً این بنا، مقبره کورش نامیده نشده است (و این یک امر صریح و روشن است). حال، چرا به این قرینه توجه نمی‌شود؟ اما سخنان (و بعضاً تناقض‌گویی‌های یونانیان) سند بلامنازع تلقی می‌شود؟ انصاف کجاست؟

چالش دوم: آیا بدن کورش هخامنشی به ایران بازگشت؟

- هرودوت (مورخ مشهور یونانی) درباره مرگ کورش می‌گوید که کورش دوم (یا همان کورش کبیر) پس از فتح بابل (بabilon)، خواست ماساژت‌ها (قومی سلحشور در حوالی رود

۱۷. البته این روایات از لحاظ سندی ربطی به پیامبر ندارد و از حیث محتوا نیز بسیار ضعیف و حاوی اشتباهات فاحش تاریخی است.

۱۸. البته نگارنده فرقی میان حافظه تاریخی ایرانیان و یونانیان نمی‌بیند. همانطور که فرقی میان حافظه تاریخی ایرانیانو قوم عرب و قوم ترک نمی‌بیند. این سؤال مطرح شد، برای آنانی که به برتری نژاد آریایی معتقدند!

سیحون در ازبکستان امروزی) را مطیع و سرزمین آن ها را تصاحب کند.^{۱۹} هرودوت معتقد است که دلیل تجاوز کورس کبیر به سرزمین ماساژت ها این بود که کورس کبیر، خود را از جهت نژاد برتر از دیگران می دانست. همچنین بر سرزمین ماساژت ها ملکه ای (به نام تومیریس)^{۲۰} حکومت می کرد، که کورس قصد داشت او را به مالکیت خود دربیارد.^{۲۱} ملکه ماساژت ها در ابتدا، پیامی برای کورس فرستاد و او را از جنگ و خونریزی برحذر داشت، لیکن کورس توجهی به سخن تومیریس نکرد،^{۲۲} او با تمام قوا در فکر حمله و تصاحب سرزمین ماساژت ها بود. ارتش هخامنشی به سرزمین ماساژت ها وارد شد، در مراحل اولیه نبرد، هخامنشیان پیروزی هایی کسب کردند،^{۲۳} اما در ادامه پیروزی از آن ماساژت ها شد. بخش عظیمی از ارتش متجاوز هخامنشی تارومار شدند، کورس نیز کشته شد. جنازه کورس هم به دست تومیریس افتاد، سر از بدن کورس جدا کردند، سپس سر را درون خیکی پر از خون گذاشتند، تومیریس در این هنگام گفت: «هرچند من تو را در جنگ شکست دادم، ولی تو از راه فریب مصیبتی بر من وارد کردی و پسر مرا از من گرفتی (به کام مرگ فرستادی). ای کورس! چنانکه به تو گفته بودم، اکنون تو را از خوردن خون سیر می کنم».^{۲۴} هرودوت این نقل تاریخی را معتبرتر و صحیح تر از دیگر نقل ها می داند.

- کتزیاس دیگر مورخ یونانی می گوید که کورس به جنگ قوم دربییک^{۲۵} رفت. جنگی که ده ها هزار نفر در آن کشته شدند. کورس نیز در این جنگ شدیداً زخمی شد (و در اثر شدت جراحات، به اردوگاه برده شد)، لیکن هخامنشیان توانستند بر دربییک ها پیروز شوند. به گفته

۱۹. حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۵. ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۸

20. Tomyris

۲۱. تاریخ هرودوت، ترجمه و تحقیق هادی هدایتی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۷۹؛ حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۴۸.

۲۲. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۴۹-۴۵۰

۲۳. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۵۱.

۲۴. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۵۲؛ تاریخ هرودوت، همان، ج ۱، ص ۲۸۶

25. Derbikkes

کتزیاس، کورش پس از پیروزی در این نبرد، وصیت کرد و حکومتش را میان فرزندان تقسیم نمود و پس از ۳ روز از دنیا رفت.^{۲۶}

- برس مورخ کلدانی هم معتقد است که کورش کبیر در میدان جنگ علیه قوم دها (که یک قوم سکایی در شمال و شمال شرق فلات ایران بودند) کشته شد.^{۲۷}

- عباراتی از دیودور سیسلی وجود دارد که کورش در جنگ با مردم سکایی کشته شد.^{۲۸}

- در عبارت ژوستن (تروگ پومپه کتاب ۱، بند ۸) نیز نقل هرودوت (با اندکی اختلاف آمده است). او معتقد است که کورش در نبرد علیه ماساژت ها کشته شد، و ۲۰۰ هزار پارسی نیز تار و مار شدند، و حتی یک پارسی هم جان سالم به در نبرد.^{۲۹} بنگرید به نقاشی‌هایی از کشته شدن کورش در موزه های اروپایی، که سر بریده کورش در تشتی از خون، از خوردن خون سیراب شد.^{۳۰}

۲۶. کتزیاس، کتاب ۶، بند ۲ و ۴؛ کتاب ۸، بند ۱ و ۵ و ۶، همچنین: حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۴
کتزیاس، خلاصه تاریخ کتزیاس از کوروش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)، ترجمه کامیاب خلیلی. تهران: نشر کارنگ، ۱۳۸۰، ص ۳۷-۳۹.

۲۷. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۴

۲۸. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۷۰

۲۹. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۷۰

۳۰. بنگرید به cartelfr.louvre.fr

Thomyris, reine des Messagètes, fait plonger la tête de Cyrus le Grand dans un vase rempli de sang, pour venger son fils

H. : 2,63 m. ; L. : 1,99 m. Peint vers 1620 - 1625 dans la manière baroque adoucie de l'artiste. Le sujet, tiré d'Hérodote, exalte l'héroïsme féminin et maternel.

L'agrandissement, réalisé avant 1683, a été respecté pour des raisons historiques.

Collection de Louis XIV : acquis d'Eberhard Jabach, 1671; inventorié par Charles Le Brun, (collection de Louis XIV en 1683), Département des Peintures



نتیجه اینکه از روایات، چنین استنباط می‌شود، که کورش در انتهای زندگی به سرزمین های شمال شرقی (یا در برخی منابع، شمال غربی) فلات ایران یورش برد، و در آن جنگ، کشته شد، یا زخمی شد و پس از چند روز از دنیا رفت. لیکن در نام قومی که کورش به دست آنان کشته شد، اختلاف است. هرودوت آن‌ها را ماساژت می‌نامد، کتزیاس آنان را دربیگ، و برس کلدانی نیز

آنان را ده‌ها نامید. در جغرافیای استرابون نیز دیده می‌شود، که این مردمان هر سه از اقوام سکایی بوده‌اند.^{۳۱}

در پایان گفتنی است که بنا بر نقل هرودوت، ارتش هخامنشی در نبرد ماساژت‌ها شکست سختی خورد و به دستور ملکه ماساژت‌ها سر از بدن کورش جدا شد، و از این روی، بعید است که مابقی ارتش شکست خورده و فرار کرده هخامنشی جسد کورش را از ماساژت‌ها پس گرفته باشند و از همین روی، دفن کورش در پاسارگاد -نقطه‌ای هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین ماساژت‌ها- نامعقول است). مخصوصاً اینکه ژوستن هم می‌گوید که در آن جنگ (جنگی که کورش در آن شکست خورد و کشته شد)، حتی یک هخامنشی هم زنده برنگشت! در این صورت هم محال است که جسد کورش به پایتخت بازگشته باشد. با پذیرش قول کتزیاس هم بعید -بلکه محال- به نظر می‌رسد که کورش در آن مدت اندک توانسته باشد به پایتخت خود برگشته باشد (یعنی در این صورت هم دفن کورش در پاسارگاد، بسیار دور از ذهن است). همین نظر با بررسی «عقلانی» دیدگاه برس کلدانی و دیودور سیسیلی هم مطرح می‌شود...

لیکن کسانی که «تمایل» دارند مقبره کورش را در همین نقطه کنونی بپذیرند؛ به سخن **گزنفون**^{۳۲} دیگر مورخ یونانی استناد می‌کنند. او می‌گوید که کورش چند روز پیش از مرگش، فرزندان خود را گردآورد و به آن وصیت کرد. سپس برای «**خدایان**» قربانی کرد و بعد از دنیا رفت.^{۳۳} نکته اینجاست این افراد، تاریخ را بر اساس تمایلات و هوس‌های شخصی و ذوقیات ارزیابی می‌کنند. آنجایی که گزنفون از قتل عام هولناک مردم بین‌النهرین به دست کورش یاد می‌کند، می‌گویند گزنفون معتبر نیست، بلکه خیال‌باف و دروغگو بود! یا آنجایی که گزنفون، کورش را چندگانه‌پرست می‌نامد، همین افراد می‌گویند گزنفون نمی‌فهمید و درک درستی از تاریخ

۳۱. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۴۷۰-۴۷۱.

32. Xenophon

۳۳. گزنفون، کوروش‌نامه، ترجمه: رضا مشایخی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، ص ۲۶۶

حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۶۴

نداشت! اما به اینجا که می‌رسند (چون در پی منفعت هستند) گفتار گزنفون را می‌پذیرند و می‌گویند کورش به خاک سپرده شد. حال سؤال ما در اینجاست، در کدام بخش کتاب «کورش‌نامه» گزنفون، آمده که کورش در پاسارگاد به خاک سپرده شد؟! ممکن است باستان‌گرایان به سفرنامه‌های یونانیان استناد کنند، که برخی از سیاحان یونانی مقبره کورش در پاسارگاد را توصیف کرده‌اند. در اینجا باز هم می‌گوییم که چرا و چگونه به منابع یونانی اعتماد می‌کنید؟ ولی از تاریخ به روایت ایرانی غافلید؟ اصلاً همین اندک توصیف سیاحان یونانی (اگر درستی و اعتبار سند و محتوایش ثابت شود) باز هم نشان می‌دهد آن پاسارگادی که یونانیان از آن سخن گفته‌اند، در نقطه‌ای غیر از این پاسارگادی که امروز رسانه‌ها به مردم معرفی می‌کنند، بوده است! در ادامه اسناد ارائه خواهد شد. نکته دیگر اینکه در موضوع خاکسپاری بدن کورش در پاسارگاد یک نقد اساسی عقلانی وجود دارد و آن اینکه امروز روشن شده که پاسارگاد در لغت، یک واژه مادی (قوم ماد) است به معنی «جایگاه پایدن دزدها»^{۳۴} یا به عبارتی تبعیدگاه یا زندان دزدها، دزدخانه و... اصلاً چرا کورش باید چنین جای بدنامی را به عنوان پایتخت خود انتخاب کند؟ اصلاً چرا باید وصیت کند که او در مکانی که چنین معنی زشتی دارد، دفن شود؟

چالش سوم: تعداد طبقات بنا و جایگاه جسد کورش!

اونسیکريتوس^{۳۵} که از همراهان اسکندر مقدونی در فتح ایران بود، می‌نویسد که مقبره کورش، ده طبقه داشت.^{۳۶} استرابو (Strabo) دیگر مورخ یونانی هم تأکید کرده است که مقبره کورش، در ردیف بالا؛ یک اتاقک و یک سقف دارد^{۳۷} (یعنی قاعداً باید هشت پله هم داشته باشد که روی

۳۴. والتیر هینتس، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۱، ص ۶۵

35. Onesicretus

۳۶. جرج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۱۰۱

37. Strabo 15.3.7

هم رفته، ده طبقه باشد) لیکن مقبره‌ای که امروزه به کورش نسبت داده شده، رسماً شش پله، یک اتاقک و یک بام دارد!^{۳۸} یعنی در مجموع ۸ طبقه است، نه ۱۰ طبقه.

همچنین طبق منابع یونانی، جسد کورش در اتاقکِ مقبره قرار داشت، آنگونه که شاپور شهبازی لیدر فکری باستان‌گرایان نوشته است.^{۳۹} آنگونه که علی سامی (رئیس مؤسسه باستان‌شناسی تخت جمشید و سرپرستِ مرمت آرامگاهِ منسوب به کورش در دوران پهلوی دوم) بر اساس منابع یونانی تصریح کرده است.^{۴۰} و گزارشگران یونانی به ویژه آنانی که به همراه اسکندر بودند، عیناً بقایای جسد را در اتاقک دیده اند. اما در کشفیات جدید، در زیر سقفِ این بنا (همین بنایی که به مقبره کورش مشهور شده است)، دو تابوت سنگی یافت شد که نشان می‌دهد جایگاه جسد، در این بنا، نه در اتاقک وسط، بلکه زیر سقف شیروانی بوده است!^{۴۱}

۳۷. نگاه نو به تخت جمشید، پاسارگاد، نقش رستم، نقش رجب، تألیف شورای مرکزی جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران، ص ۲۹؛ محمد کاظم توانگرزمین، راهنمای جامع بازدید پاسارگاد، شیراز: نشر تخت جمشید، ۱۳۸۵، ص ۳۴؛ علی سامی، پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران، ص ۳۸.

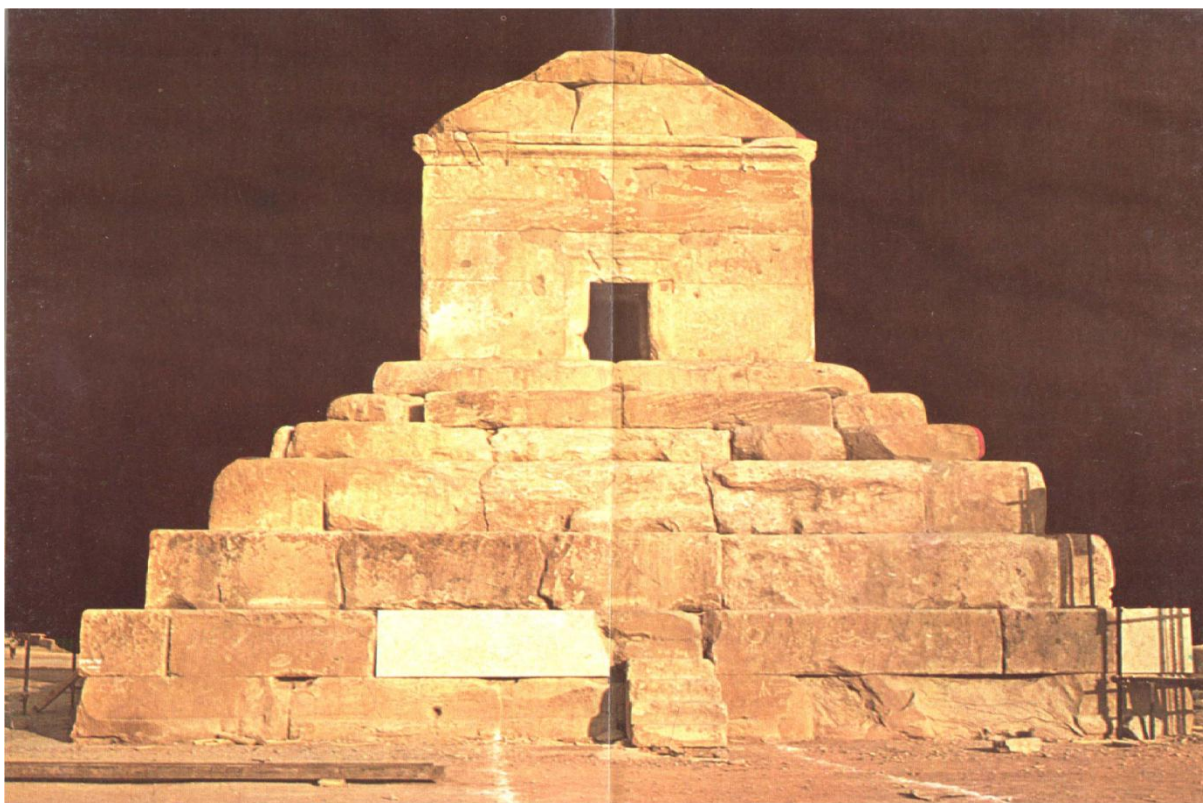
D. Stronach, , Pasargadae, Oxford, 1978. P24-41: The tomb (FIGURE 2) consists of two distinct elements: a high plinth composed of six receding tiers and a tomb chamber with a steep-pitched gable roof

برخی می‌گویند که بگویند ردیف نخست پله‌های این بنا، دو طبقه سنگ دارد، در حالیکه در اسناد فوق، این دو ردیف، یک طبقه شمرده می‌شود و عملاً هم یک طبقه بیشتر نیست. همچنین برخی می‌گویند که بگویند بین اتاقک و سقف، یک طبقه مخفی دیگر هم وجود دارد. هر چند این سخن صحیح است، اما یونانیان از این طبقه مخفی آگاه نبودند. از همین روی، آن ۱۰ طبقه‌ای که یونانیان از آن سخن گفتند، ۱۰ طبقه واقعی و معین و قابل رؤیت بود. یعنی ۸ طبقه پله و ۲ طبقه اتاقک و سقف...

۳۹. علیرضا شاپور شهبازی، راهنمای جامع پاسارگاد، انتشارات بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۹، ص ۳۷.

۴۰. علی سامی، همان، ص ۴۵

۴۱. علی سامی، همان، ص ۴۸



پس اولاً تعداد طبقات این بنا، با آنچه یونانیان گزارش کرده اند سازگار نیست. همچنین جایگاه تابوت، میان آنچه یونانیان گزارش کرده اند (و گفته اند که در اتاقک مقبره است) با آن تابوت‌هایی که کشف شده (بین سقف و شیروانی) سازگاری ندارد. پس این بنا (که امروزه به عنوان مقبره کوروش معرفی می‌کنند)، نمی‌تواند واقعاً مربوط به کوروش باشد. بلکه در ادامه خواهد آمد، آن پاسارگادی که در منابع یونانی آمده، و آن مقبره‌ای که از آن صحبت شده، در یک مختصات جغرافیایی دیگر است. گذشته از اینکه در ردیف بالای مقبره (یعنی زیر سقف فوقانی) استخوانی پیدا شد که مشخص شد استخوان سگ بود. عجیب اینکه امروزه برخی می‌گویند کوروش در ردیف بالای مقبره مدفون است. اما امروز در این بنایی که به عنوان مقبره کوروش شناخته می‌شود، استخوان **سگ** یافت شده است. همین نشان می‌دهد که این مقبره ابداً مربوط به کوروش نیست.^{۴۲}

۴۲. خبرگزاری مهر، شناسه خبر: ۹۴۳۷۷۱، همچنین جام جم آنلاین، کد خبر: ۶۷۰۴۱۲۴۹۹۲۲۷۲۸۱۲۴۶

چالش چهارم: آیا شمال شرقی با جنوب شرقی فرق ندارد!؟

در منابع تاریخی (در گفتار پلینی و...) آمده است که پاسارگاد و مقبره کورش، در مشرق تخت جمشید قرار دارد.^{۴۳} دیگر منابع تاریخی از جمله بطلمیوس نیز گفته اند که پاسارگاد (واقعی) در جنوب شرقی تخت جمشید قرار دارد.^{۴۴} از این دو حرف چنین نتیجه می شود که پاسارگاد واقعی در حد فاصل شرقی و جنوب شرقی تخت جمشید بوده است. در حالیکه مقبره مشهور امروزی، در حد فاصل شمال و شمال شرقی تخت جمشید قرار دارد. هرچند کرزن تلاش کرده که این ایرادات مهم را کم اهمیت جلوه دهد اما وقتی خودش متوجه می شود که این ایراد چه اندازه مهم و اساسی است، مدعی می شود که شاید منظور بطلمیوس، یک پاسارگاد دیگر بوده است! که این سخن کرزن از آن سخنان عجیب و مضحک تاریخ است!



۴۳. جرج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۱۰۱ و ۱۰۷

۴۴. جرج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۱۰۸

چالش پنجم: سرچشمه رود سیناکوس (قره آغاج)

در منابع تاریخی، رودی به نام سیناکوس^{۴۵} یا سیناگاکوس^{۴۶} وجود دارد که از جنوب ایران سرچشمه می گرفته و به خلیج فارس می ریخت. آن دسته از منابع یونانی که مختصات پاسارگاد (پاسارگاد واقعی) را بیان کردند؛ از جمله پلینی می نویسند که رودخانه سی تی گاکوس به پاسارگاد می رسد.^{۴۷} به عبارتی؛ پاسارگاد در کناره این رود قرار دارد! اما این رود، کدام رود است؟ به عبارتی دیگر، نام امروزی آن چیست؟! دو دیدگاه وجود دارد. نخست همان است که جورج ناتانیل کرزن اقرار می کند که این رود، همان رودی است که امروزه **قره آغاج** نامیده می شود.^{۴۸} دیدگاه دوم، بر اساس همان مختصاتی که وجود دارد (و کرزن ارائه می کند) رودی است به نام «عکس رستم» که از جنوب دارابگرد سرچشمه می گیرد. طبق این دیدگاه، پاسارگاد واقعی باید در حوالی دارابگرد و یا نزدیک فسا باشد، نه در مکانی که امروزه به دروغ پاسارگاد نامیده شده است. چون هم سرچشمه و هم مسیر حرکت این رود، حداقل ۲۰۰ کیلومتر با مکانی که امروزه به پاسارگاد مشهور است، فاصله دارد. همین خود نشان می دهد پاسارگادی که در تواریخ یونانی آمده در جایی دیگر است (کجا؟ توضیح خواهیم داد) و آنچه از عصر قاجار، توسط پیاده نظام استعمار، پاسارگاد خوانده می شد، پاسارگاد تاریخی و واقعی نیست. جالب است که کرزن در توجیهی تکراری، مضحک و عجیب، اعلام می کند شاید دو پاسارگاد وجود داشته است!^{۴۹}

45. citacose

46. Citiyougagose, citiygagos

۴۷. جرج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۱۰۷

۴۸. جرج ناتانیل کرزن، همان.

البته مختصاتی که کرزن برای قره آغاج به دست می دهد درست است، لیکن گویا او در نام این رود دچار اشتباه شده است. نام درست این رود، عکس رستم است.

۴۹. جرج ناتانیل کرزن، همان.



۱. پاسارگادی که امروزه مردم دنیا معرفی می‌شود.

۲. شیراز کنونی

۳. فسا (پسا)

۴. دارابگرد

۵. رود قره آغاچ

۶. رود عکس رستم

می‌بینیم که سرچشمه و حتی مسیر هر دو رود، ده‌ها و بلکه صدها کیلومتر با پاسارگاد مشهور امروزی فاصله دارند. پس **پاسارگاد تاریخی واقعی، می‌بایست در نقطه‌ای بین نقطه‌های ۳ و ۴ بوده باشد** و یک مسیر رودخانه‌ای هم می‌بایست بین این دو نقطه بوده باشد، که شاید امروز خشک شده باشد.

چالش ششم: مختصات جغرافیایی پیسیاشادا و بازاراخا

در کتیبه بیستون، واژه‌ای وجود دارد به صورت «پیسیاشادا» و همچنین واژه‌ای دیگر که در متون تاریخی آمده است، واژه «پازاراخا». این دو نام، نام دو منطق مسکونی در تاریخ هخامنشیان است. بر اساس نقشه باستانی پرفسور اوپر، بر اساس مختصات جغرافیایی، پیسیاشادا همان داراب

دارابگرد) و بازاراها همان فسا (به پارسی باستان: پسا/پاسا) است.^{۵۰} هر دو منطقه در جنوب شرقی تخت جمشید قرار دارند و کیلومترها (حداقل ۲۰۰ کیلومتر) از منطقه‌ای که امروزه پاسارگاد نامیده می‌شود، فاصله دارند. در واقع، طبق منابع تاریخی، شهر، کاخ سلطنتی و مقبره کورش (اگر مقبره‌ای بوده باشد) در آن قرار داشت (که نزدیک شهر فسا است). این احتمال نیز وجود دارد که شهر فسا (پتا/پسا/پاسا و...) همان پاسارگاد باشد. هم مختصات جغرافیایی و هم نام این شهر (یا بهتر است بگوییم ناحیه)، بیش از دیگران به پاسارگاد واقعی شبیه است. که البته در بهترین و نزدیک‌ترین حالت، ۲۱۵ کیلومتر با پاسارگاد امروزی فاصله دارد (همین خود نشان می‌دهد پاسارگادی که امروز مشهور شده، پاسارگاد واقعی نیست).

چالش هفتم: کتیبه بی کتیبه!

آن دسته از منابع یونانی که مقبره‌ای برای کورش در پاسارگاد ذکر کرده اند، چنین گفته اند که بر آرامگاه کورش به خط پارسی کتیبه ای بود و می‌گفتند معنی آن چنین بوده است: «ای مرد، من کوروش فرزند کمبوجیه ام که امپراطوری آسیا را اساس نهادم و شهریار آسیا بودم، پس بر این مقبره رشک مبر». ^{۵۱} این سخن را بعدها پلوتارک نیز ذکر کرده است. ^{۵۲} حال می‌پرسیم آن کتیبه کجاست؟! می‌گویند این کتیبه از جنس چوب بود، و بعدها از بین رفت! می‌گوییم هرگز! یونانیانی که ۳۰۰-۲۰۰ سال بعد ادعا کرده‌اند که به مقبره کورش رسیدند، این کتیبه را دیدند. یعنی این کتیبه طی دو قرن و حتی بیشتر، سالم و قابل خوانش بود. پس به هیچ وجه نمی‌توانست از جنس چوب باشد. چون چوب در فضای آزاد در این مدت سالم و متن روی آن قابل خواندن نمی‌ماند.

۵۰. جرج ناتانیل کرزن، همان، ج ۲، ص ۱۰۸

۵۱. Arrian, Anabasis. ۱۰, ۶-۸

۵۲. (پلوتارک، ۱۳۴۶: صص ۴۲۴-۴۲۵).

در اینجا باستان‌گرایان توجیه دیگری می‌آورند، می‌گویند که این کتیبه از جنس سنگ بود، ولی دزدیده شد. در پاسخ می‌گوییم اولاً سندی بر این ادعا نیست. ثانیاً یک تکه سنگ چرا باید دزدیده شود؟ آن زمان که هنوز چیزی به عنوان **آثار باستانی** ارزش و مفهوم نداشت. دزدیدن طلا و نقره و لباس و... قابل باور است، اما دزدیده شدن یک تکه سنگ (که هیچ ارزش مادی روشنی نداشت) باور کردنی نیست. دیگر اینکه بالفرض که دزدیده شده باشد، چه کسی چنین کرد؟! اسکندر که به مقبره احترام گذاشت. نکته دیگر اینکه این کتیبه سنگی، بین زمین و آسمان که رها نشده بود! عاقلانه این است که کتیبه‌های سنگی، بر روی سنگ یا دیواره‌ها نصب شوند. بر دیواره‌های مقبره‌ی منسوب به کورش، هیچ جای کتیبه هم ندارد.

چالش هشتم: جعل کتیبه برای جبران ضعف سند!

هنگامی که جریان استعمار در راستای استحاله هویتی ایران و برای نیل به اهداف غارتگرانه، دست خود را خالی از ابزارهای فریب دیدند، تلاش بسیاری کردند تا آثاری را جعل کنند. خواستند این محوطه و ابنیه را به کورش و هخامنشیان منتسب کنند، پس شروع به ساخت کتیبه‌ها کردند (قرن ۱۹ میلادی). بله... ساخت کتیبه‌ها و آن هم به شیوه‌ای کاملاً ناشیانه و ابلهانه! عجیب اینکه برخی چنان سطح شعور خود و ملت را پایین شمرده‌اند که به هیچ وجهی حاضر نیستند این حقیقت را باور کنند. یهودیان باستان‌شناس‌نما، و پیاده نظام استعمار، با سوء استفاده از اسم دانش، به احمقانه‌ترین شکل ممکن کتیبه‌هایی را به نام «کورش» جعل کردند تا بگویند «چون نام کورش در این کتیبه‌ها موجود است، پس این بنا هم برای کورش است!» کدام کتیبه‌ی جعلی؟

۱. در کاخ اختصاصی منسوب به کورش در پاسارگاد (همین پاسارگادی که امروز توسط رسانه‌ها معرفی می‌شود)، کتیبه‌ای وجود دارد مشهور به CMA که به ۳ زبان پارسی، اکدی (بابلی نو) و عیلامی روی آن نوشته شده: «من، کورش، شاه هخامنشی» اما جالب اینکه این کتیبه غلط املائی دارد! علی سامی (سرپرست مرمت پاسارگاد) که خود از لیدرهای اصلی باستان‌گرایی در عصر پهلوی بود، اعتراف می‌کند که این کتیبه (به علاوه دیگر کتیبه‌ای که

در کاخ بار عام بوده) هر دو غلط املايي دارند و نام كورش و واژه «شاه» را اشتباه نوشته اند! عجيب اينكه سامي در توجيهي خنده دار مدعي مي شود كه حجار (كاتبِ كتيبه) سواد نداشته است!^{۵۳} منظور سامي اين بوده آن كسي كه

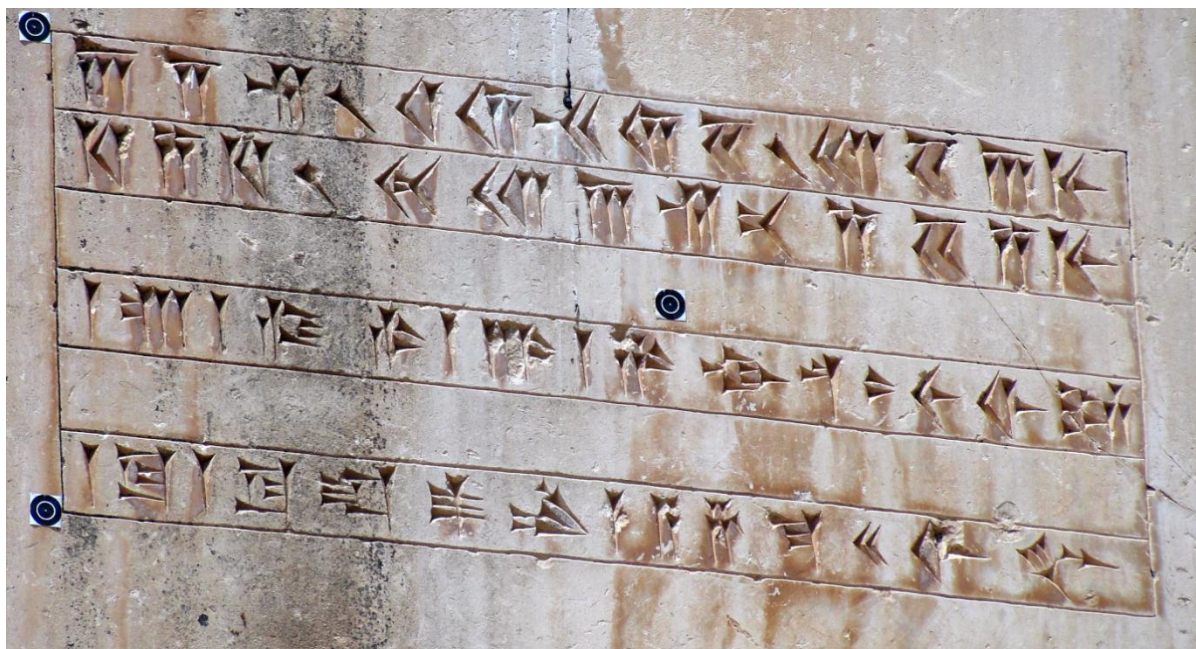
«مثلاً» در عصر كورش اين كتيبه را حكاكي کرده، سواد درستي نداشته و به همين خاطر نام كورش را اشتباه نوشته است! در پاسخ به او و شاگردانش مي گوييم: «چيزي بگوييد كه عقلاي عالم به شما نخندند! اگر كاتب سواد نداشته، پس چطور كار خطير، مهم و حيثيتي كتيبه نويسي را به او سپردند؟ كاتب سواد نداشته! كورش هم سواد نداشته كه متوجه اين غلط املايي شود؟ در آن پاسارگاد ويران شده يك باسواد هم وجود نداشته كه متوجه اين غلط املايي شود؟ حقيقت اين است كه بله كاتب واقعاً بي سواد



بوده! اما اين كاتب در عصر كورش زندگي نمي كرد! بلکه در همين دوره قاجار زندگي مي كرد و اين كتيبه را به دستور جريان جاعلِ غربي جعل کرده است.» دليل ديگر بر جعلی بودن اين كتيبه اين است كه خطوطِ نوشتاريِ حكَ شده بر روي اين سنگ، كاملاً روشن است كه عُمر چنداني ندارد. يعني اگر سنگي حكاكي شود و بعد در معرض نور خورشيد و باد و باران و طوفان قرار گيرد و بعد از ۵۰۰ سال به آن نگاه كنيد، مي بينيد كه اين سنگ، دچار فرسودگي شده است (مثل سنگ قبرهاي قديمي در قرستان هاي كهن). حال چگونه ممكن است كه ۲۵۰۰ سال پيش كتيبه اي حكاكي شود، و اكنون نوشته هاي آن دقيق و به صورت ميلي متری قابل مشاهده باشد؟!

۵۳. علي سامي، پاسارگاد قديمي ترين پايتخت شاهنشاهي ايران، ص ۱۱۰.

همین به همراه غلط‌های املائی، خود تأیید می‌کند که این کتیبه حتی ۲۰۰ سال هم عمر ندارد ولی جاعلان آن را به دوران هخامنشی منسوب می‌کنند!



دیگر دلیل بر جعلی بودن این کتیبه این است که رو به درون کاخ است! توضیح اینکه کتیبه‌ها را طبق قواعد عقلانی، رو به فضاهای باز حک می‌کردند تا دیگران آن را ببینند. اما صورت این کتیبه رو به فضای درونی کاخ (یا به ادعای باستان‌گرایان، رو به راهروی ورودی کاخ) است. گویا کورش کبیر (!؟) عادت داشته هر صبح عبارت «من کورش شاه هخامنشی» را ببیند و بخواند و برای خود کف و سوت و هورا بکشد. همین خود نشان می‌دهد جاعلان آنقدر ناشی و کم‌تجربه بودند که حتی این به ذهن معیوبشان نرسید که این کتیبه را به سویی دیگر بچرخانند. شاید هم در اثر عجله فراموش کردند. نکته دیگر و بسیار مهم اینکه اگر شخصاً در پاسارگاد این کتیبه را دیده باشید، کف آن (یعنی پایه‌ی آن) آن کاملاً متفاوت از ستون‌های کاخ‌ها است. همین طور بدون هیچ دقت خاصی روی زمین است و به هیچ پایه‌ستونی وصل نیست. نکته دیگر اینکه در زمان کورش؛ اصلاً خط میخی پارسی اختراع نشده بود! بلکه این خط پس از کورش و در زمان داریوش به وجود آمد! حال چگونه ممکن است کورش به خطی که اصلاً در دوره او وجود نداشت، چیزی نوشته باشد؟! تصویری دیگر:



۲. کتیبه‌ی دیگر، کتیبه‌ای است در کاخ بار عام، که باستان‌گرایان مدعی هستند بر بالای نمادی از یک مرد بالدار، نوشته شده: «من کورش شاه هخامنشی!» می‌گوییم این نماد (مرد بالدار) را صد بار دیده ایم. ولی کتیبه‌ای بر بالای آن وجود نداشت! برای نمونه:



در اینجا باستان‌نگرایان به یک نقاشی استناد می‌کنند مربوط به دوران قاجار (یا شاید اندکی پیش از آن) که که بالای این نماد، کتیبه‌ای است که در آن عبارت «من کورش شاه هخامنشی» نوشته شده است. در پاسخ باید بگوییم که اولاً نقاشی یک مُسْتَشْرِقِ (شرق‌شناسِ غربی که با اهداف خاصی به خاورمیانه می‌آمدند) به خودی خود سند محسوب نمی‌شود. واقعاً افرادی که به نقاشی این افراد استناد می‌کنند، ضریب هوشی دیگران را چه فرض کرده‌اند؟ واقعاً چرا از دیگران انتظار دارند که یک «نقاشی» کاغذی را به عنوان سند قبول کنند؟! ثانیاً علی سامی (از



لیدرهای باستان‌نگرایی در عصر پهلوی) خود اقرار دارد که در همین نقاشی هم که تصویر کتیبه آمده، غلط املائی وجود دارد!^{۵۴} ثالثاً امروز از حیث علمی اثبات شده است که این مرد بالدار، اصلاً نماد کورش نیست. بلکه نماد بُت بعلِ فینیقی است.^{۵۵}

همه این تاریخ‌بافی‌ها بدین خاطر است که رندان غربی خوب می‌دانستند که این محوطه ربطی به کورش ندارد. پس با جعل و دروغ کوشیدند تا این ابنیه را به کورش نسبت دهند. متأسفانه برخی از هموطنان، کورکورانه تابع دروغ‌های دانشمندان غربی شده‌اند.

چالش نهم: دفن کورش در همدان!

هنگامی که در همین اسناد تاریخی یونانی می‌گردیم، به سندی برمی‌خوریم که کورش در همدان به خاک سپرده شد، ۲۰ سال در دل خاک آرمیده بود و سپس نبش قبر شده و بقایای بدنش را به پاسارگاد (اما نه این پاسارگاد خیالی) منتقل کردند! در کتاب «سیاحت‌نامه» اثر فیثاغورث، به نقل

۵۴. علی سامی، همان، ص ۱۱۰.

۵۵. والتر هیتنس، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۲. ص ۱۱۶.

از بزرگ پارس‌ها، آمده است: «شهریار! ما فرمان تو را محترم می‌داریم. از بیست سال تاکنون کالبد تو بی‌جاه و جلال در اکباتان در آغوش خاک خفته بود». ^{۵۶} طبق این دیدگاه، بدن کورش بدون جاه و جلال (و طبعاً بدون مومیایی) در خاک دفن شده بود (چون مومیایی عملی مخصوص اشراف و ثروتمندان و نوعی نشانِ جاه و جلال اشخاص شمرده می‌شد)، حال باید پرسید، که پس از ۲۰ سال اصلاً چیزی جز چند تکه استخوان از بدن او مانده بود که آن را به پاسارگاد منتقل کنند؟ باستان‌گرایان می‌توانند بخش اعظم بدن کورش را در ویرانه‌های اکباتان (هگمتانه) بجویند.

چالش دهم: فضای اندک مقبره!

مقبره‌ای که امروزه به کورش منسوب می‌کنند، دری بسیار تنگ و اتاقکی بسیار کوچک دارد. حال آنکه طبق گزارش‌های تاریخی یونانی، در ورودی و اتاقک مقبره کورش، باید بسی بزرگتر و وسیع‌تر از مقبره‌ی کنونی باشد.

توضیح اینکه مقبره‌ای که امروزه به دُم کورش می‌چسبانند، دری دارد که عرض آن ۱ متر و ارتفاع آن ۱ متر و ۳۰ سانتی‌متر است. ^{۵۷} یعنی یک انسان بالغ نمی‌تواند از طریق آن وارد اتاقک شود، مگر اینکه خود را خم و اندکی جمع و جور کند. اتاقک مقبره هم حدود ۵-۶ متر مساحت مفید دارد. ^{۵۸} یعنی به عبارتی تقریباً به اندازه یک فرش شش متری.

از سویی در منابع یونانی و رومی، پیرامون فضای درون مقبره توصیفات آمده است که نشان می‌دهد مقبره حقیقی کورش (اگر کورش مقبره‌ای داشته باشد) متفاوت از این مقبره مشهور امروزی است. برای مثال اریستوبولوس (یکی از همراهان اسکندر)، آریانوس، درباره آرامگاه کورش نوشتند که در وسط اتاق مقبره، تابوتی از جنس طلا بوده که پیکر کورش بر آن قرار داشت و یک نیمکت با پایه‌هایی طلایی نیز در کنار تابوت بود. همچنین مخلفات و تجهیزات

۵۶. فیثاغورت، سیاحت‌نامه، فصل ۷

۵۷. علی سامی، پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران، ص ۳۸ و ۴۰

۵۸. علی سامی، همان، ص ۳۸ و ۴۰

متعددی از قبیل قالی‌های ارغوانی، یک قبای آستین‌دار، لباس‌های گوناگون پارسی و مادی، جواهرات، دشنه، قمه و شمشیر نیز بر روی این میز قرار داشت، به علاوه میزی که بر روی آن پیاله‌های شراب بود.^{۵۹} حتی برخی نوشته اند که طبق منابع یونانی، در وسط اتاقک مقبره، سکویی بوده است که بدن کورش روی آن قرار داشت.^{۶۰} علاوه بر همه این تجهیزات، یک تشتِ طلائی بزرگ هم گزارش شده است که در اتاق مقبره وجود داشت.^{۶۱} عجیب‌تر اینکه طبق گزارش یونانیان، از درون اتاق مقبره کورش، یک پلکان داخلی هم بود که به اتاقِ مغانِ حافظ مقبره می‌رسید!^{۶۲} اکنون باید از باستان‌گرایان پرسید، مقبره کورش که انبارِ سمساری نبود. بلکه یک مقبره شاهنشاهی بود. (بود یا نبود؟) پس همه این تجهیزات باید به صورتی شاهانه و منظم در کنار هم با فاصله‌ای معین و منطقی چیده می‌شدند. انصافاً... در یک اتاقکِ ۵-۶ متری تنگ و تاریک، می‌توان آن همه لوازم را جا داد؟! حداقل ۳ میز، که یکی از آنان آنقدر بزرگ بود که تابوت کورش روی آن قرار داشت. آن قالی‌ها، لباس‌ها، جواهرات، پیاله‌ها و سلاح‌ها و ... به علاوه یک پلکان داخلی، چگونه در این فضا گنجانده شد؟ گذشته از این، تجهیزات و امکانات مذکور (به ویژه آن تخت بزرگ طلائی)، چگونه از یک درب کوچک داخل بُرده شد؟! گذشته از این، در اتاقک بنای امروزی اصلاً پلکان داخلی وجود ندارد. در حقیقت، نه جایی برای این پلکان داخلی وجود دارد، و نه عقلاً این فضای تنگ ظرفیت چنین پالکانی را ندارد. همین خود نشان می‌دهد این مقبره و این محوطه، پاسارگاد واقعی نیست.

59. Arrian, 29: 1-11 ; Strabo 15.3.7

همچنین بنگرید به:

آریانوس، کتاب ششم، فصل هشتم، بند چهارم؛ همچنین: والتر هینتس، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران:

نشر ماهی، ۱۳۹۲. ص ۱۱۸.

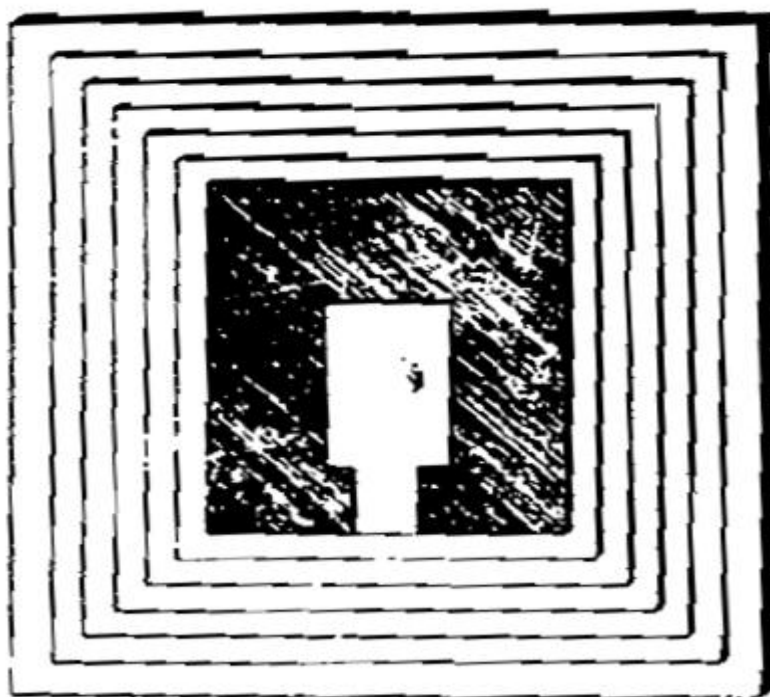
۶۰. محمد کاظم توانگرزمین، راهنمای جامع بازدید پاسارگاد، شیراز: نشر تخت جمشید، ۱۳۸۵، ص ۳۷.

۶۱. علی سامی، پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران، ص ۴۵

۶۲. علی سامی، همان، ص ۴۵

Arrian, 29: 1-11

فضای درون مقبره امروزی،
از نمای بالا... رنگ سفید
مرکز تصویر، همان اتاقک
درون مقبره فعلی است.
تصویر از علی سامی (نگارنده
این نوشتار که خود مدتی
پیش وارد مقبره شده بود نیز
این نقشه را تأیید می‌کند).



چالش یازدهم: موریه: حرفم اشتباه بود!

نخستین کسی که فرضیه آرامگاه کورش برای این بنا را اظهار داشت، جیمز موریه بود که دو بار در سال‌های ۱۸۰۸ و ۱۸۱۱ میلادی به آنجا سفر کرده بود. با اینکه موریه از این نظر خود پشیمان شد و آرامگاه کورش و پاسارگاد را جایی در اطراف فسا گمان داد،^{۶۳} اما افرادی چون سِر رابرت کرپورتر در سال ۱۸۱۸ میلادی و کلودیوس جیمز ریچ در سال ۱۸۲۱ میلادی فرضیه او را پذیرفتند. بعدها ارنست هرتسفلد تاریخ پژوه **یهودی** آلمانی در سال ۱۹۰۸ پایان نامه دکتری خود را ارائه کرد و این محوطه را همان پاسارگاد و این بنا را همان مقبره کورش نامید! دقت: **هرتسفلد یهودی!** عجیب اینکه او ۱۵ سال پس از تز دکتری، در نوامبر ۱۹۲۳ برای نخستین بار به حفاری در پاسارگاد پرداخت!^{۶۴} جالب است! او ابتدا پایان‌نامه دکتری‌اش را نوشت، نمره قبولی را هم گرفت،

63. J. Morier, A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople in the years 1808 and 1809, London, 1812. P 144

64. E. Herzfeld, "Reisebericht," ZDMG, N.F. 5, 1926, pp. 241

ولی ۱۵ سال بعد، حفاری در پاسارگاد را آغاز کرد! عجیب‌تر اینکه او ۲۰ سال بعد از تز دکتریش (در آوریل ۱۹۲۸) یک نقشه از پاسارگاد طراحی کرد! به راستی محافل آکادمیک غربی، مردم ایران را مسخره و مضحکه و ملعبه خودشان قرار نداده اند؟ یهودی دروغگو، ابتدا در موضوع پاسارگاد، تز دکتریش می‌نویسد، نمره قبولی می‌گیرد و سپس تحقیقات را آغاز می‌کند! دیگر شخصیتی که اصرار بسیاری داشت که این بنا را به عنوان مقبره کورش معرفی کند، استروناخ بود. یک یهودی بریتانیایی، که در هویت آمادامیک او همین بس که رد او پس از انقلاب اسلامی ایران، در اسرائیل پیدا شد.

خلاصه اینکه جیمز موریه برای نخستین بار، بنای مذکور را مقبره کورش خواند. اما مدتی بعد، سخن خود را رد کرد. و اعلام کرد که مقبره کورش (و پاسارگاد واقعی) حدوداً ۲۰۰ کیلومتر آن سوتر در حوالی فسا (پسا / پاسا) است. اما پس از او عده‌ای بر اشتباه اولیه موریه اصرار کردند، تا اینکه امور باستان‌پژوهی ایران به دست عده‌ای یهود افتاد. آن یهودیان نیز بذری کاشتند که امروز گریبان‌گیر یک ملت شد.

چالش دوازدهم: در هر صورت این مقبره خالی است!

گفتار مهم و اساسی پیرامون مقبره منسوب به کورش، این است که این بنا امروزه **اصولاً و مطلقاً** خالی از هر گونه جسم یا جسدی است. نه در اتاقک و نه زیر سقف، نه جسدی است. نه استخوانی... حتی آن دو تابوتی که علی سامی (باستان‌شناس و رئیس وقت مؤسسه باستان‌شناسی تخت‌جمشید) در سال ۱۳۳۸ زیر سقف این بنا کشف کرد،^{۶۵} خالی بودند. والتر هینتس نیز تصریح کرده است که این مقبره از سال ۳۲۳ پیش از میلاد، خالی است! هیچ اثری از بدن کورش در این مقبره نیست...^{۶۶} در هر صورت... این مقبره خالی است.^{۶۷}

۶۵. علی سامی، همان، ص ۴۶.

۶۶. والتر هینتس، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۲. ص ۱۱۸

چالش سیزدهم: این بنا، یک بنای سلوکی است

از ۳ زاویه، این بنا (که به دروغ، مقبره کورش خوانده می‌شود) یک بنای سلوکی است. به عبارتی دیگر، آن مقبره کورش که در منابع یونانی از آن سخن گفته شده، می‌بایست در حوالی فسا بوده باشد. اما این محوطه - که به اشتباه یا از سر خیانت پاسارگاد خوانده می‌شود - در حقیقت پاسارگاد نیست. بلکه یک محوطه یونانی است و تاریخ آن به حکومت اسکندر کبیر و جانشینان او (سلوکیان) برمی‌گردد که قریب ۱۰۰ سال بر ایران حکومت کردند.

- زاویه نخست: سکه‌های یونانی یافت شده در محوطه

سکه‌هایی که در این محوطه یافت شده، سکه‌هایی یونانی است که تصویر اسکندر و نمادهای سلوکی^{۶۸} بر آن حک شده است. برای نمونه سکه‌ای که در محوطه یافته شده است:



طبق اطلاعات موجود در The Classical Economies Collection این سکه متعلق به حکومت

۶۷. نگاه نو به تخت جمشید، پاسارگاد، نقش رستم، نقش رجب، تألیف شورای مرکزی جشن دو هزار و پانصدمین سال

بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران، ص ۳۲

سلوکیان است. سکه در شوش (و در زمان حاکمیت سلوکیان) و به نام اسکندر مقدونی ضرب شده و در پاسارگاد امروزی (همین محوطه مشهور) نیز یافت شده است.

Ref: SC 166.3; ESMS S-41; HGC 9, 27c; G.K. Jenkins,

"Coin hoards from Pasargadae" in Iran III (1965), p. 49, 3 (same dies)

Pedig: Ex Classical Numismatic Group Electronic Auction 354 (1 July 2015), lot .209

The Classical Economies Collection


THE COLLECTION

- Greek
- Roman
- Central Asian
- Medieval
- Islamic

RESOURCES

- Abbreviations
- Books
- Articles
- Hoards & Finds
- Sale Catalogs
- Navigating
- About

AR Drachm (4.25 g, 15mm, 5). In the name of Alexander III of Macedon



Mint: Susa mint.
Struck: Circa 297/7-295/4 BC.
Obv: [no legend]
 Head of Herakles right, wearing lion's skin headdress.
Rev: ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΣΕΛΕΥΚΟΥ
 Zeus Nikephoros seated left, [monogram in left field],
 AP below throne.
Ref: SC 166.3; ESMS S-41; Price –; HGC 9, 27c; G.K. Jenkins, "Coin hoards from Pasargadae" in Iran III (1965), p. 49, 3 (same dies).
Pedig: Ex Classical Numismatic Group Electronic Auction 354 (1 July 2015), lot 209.

Notes: It is unknown why Price did not include this issue, as Jenkins' report of this issue dated to 1965, and was surely reported again in Jenkins' catalog of the Pasargadae coins in Stronach's volume on the excavations there in 1978. The omission, though likely an oversight by Price, suggests that the issue is very rare, and not represented in other sources consulted by Price.

سکه دیگری که باز هم مربوط به حکومت سلوکیان و در منطقه امروزی پاسارگاد (همین پاسارگاد مشهور) یافت شده، این سکه است. باز هم منقش به تصویر حاکم یونانی که به «چهار درهمی سلوکی» معروف^{۶۹} و از جنس نقره است. این سکه امروز در موزه هنر متروپلیتن نیویورک نگهداری می‌شود.^{۷۰}



69. Tetradrachm of Seleucus I

70. The Metropolitan Museum of Art

Metropolitan Museum of Art (US) | https://www.metmuseum.org/toah/works-of-a

THE MET

Heilbrunn Timeline of Art History

ESSAYS WORKS OF ART CHRONOLOGY

Tetradrachm of Seleucus I

Period: Seleucid
Date: ca. 312–281 B.C.
Geography: Iran, Pasargadae
Culture: Seleucid
Medium: Silver
Dimensions: Diam. 2.7 cm
 Weight: 17 gr.
Classification: Metalwork-Coins-Inscribed
Credit Line: Purchase, H. Dunscombe Colt Gift, 1974
Accession Number: 1974.105.9

RELATED

- + ESSAYS
- + LIST OF RULERS
- + CHRONOLOGY
- + KEYWORDS

سکه دیگر که آن هم از محوطه پاسارگاد یافت شده این است:

سکه یونانی یافت شده در پاسارگاد



Pinterest

Antique Coins Silver Coins Signet R >

Susa, BC Minted at Susa, Seleucid Persia (Iran); from excavations at

Find this Pin and more on Coins by fairythimbles.
 silver tetradrachm of seleucus i 305 susa pasargad
 Susa, 305-281 BC Minted at Susa, Seleucid Persia (Iran); from excavations at the site of Pasargadae, Iran The legacy of Alexander on a silver coin of one of his successors

See Less

فی الواقع حتی یک سکه هخامنشی هم از این محوطه پیدا نشده است. حتی یک سکه... به راستی اگر این محوطه، هخامنشی بوده باشد، خوب طبیعتاً باید سکه‌های هخامنشی هم از آن یافت می‌شد! ولی دریغ از یک سکه! هر چند مدتی پیش گروهی جاعل تلاش کردند که برخی سکه‌های یافت شده در نقاط دیگر ایران به این محوطه نسبت دهند، اما آن قدر ناشیانه و احمقانه دست به این تحریف زدند که حتی سران باستانگرایی هم حاضر نشدند به این جعیات توجه کنند. در اینجا، برخی از جاعلان، دست به دامان مغلطه‌ای کودکانه شدند. این تصویر را در اینترنت منتشر کردند و مدعی شدند که «ببینید! این هم سکه‌ای که در پاسارگاد یافته شده و کاملاً هم هخامنشی است!» تصویری از یک سکه در باغ موزه نارنجستان شیراز که توسط پیروان هرتسفلد یهودی منتشر شده است:



در پاسخ به این مغلطه کودکانه باستانگرایان باید گفت که در بحث سکه‌ها دو گزاره مهم داریم. نخست، محل ضرب سکه (ضرابخانه) که در اصطلاح سکه‌شناسی Mint خوانده می‌شود. دیگری، محل یافته شدن و جایگاه حفاری است که اصطلاحاً Excavation خوانده می‌شود. مثلاً ممکن است سکه‌ای در یونان ضرب شود، اما در مصر پیدا شود (به خاطر تبادلات تجاری و سیاسی و...) یا در شوش ضرب شود، اما در هند حفاری و پیدا شود. این جماعت جاعل باستانگرا، با توهین به شعور مخاطب، محل ضرب سکه به عنوان محل یافته شدن سکه معرفی کنند. بله فرض کنیم این

سکه در پاسارگاد (پاسارگاد واقعی، نه این پاسارگاد جعلی) ضرب شده باشد. اما سخن ما در این است، که از این محوطه‌ی امروزی که به پاسارگاد مشهور شده، حتی یک سکه هخامنشی هم یافت نشده (با وجود حفاری‌های بسیاری که صورت گرفته است). هر چه یافت شده سکه‌های یونانی و سلوکی است. همین خود نشان می‌دهد که این محوطه، یک محوطه سلوکی است که با همت معماران بین‌النهرینی و آناتولیایی و یونانی (و به دستورِ جانشینان اسکندر) ساخته شده است.

- زاویه دوم: سبک معماری یونانی در این محوطه

امروز با مقایسه این محوطه و این بنا - که متأسفانه به پاسارگاد مشهور شده است - با آثار معماری یونانی در می‌یابیم که سبک ساخت آن، یونانی است^{۷۱} که البته تا حدی رنگ لودیایی^{۷۲} و ایونی^{۷۳} به خود گرفته است.^{۷۴} ناگفته نماند که این دو هر دو متأثر از معماری و فرهنگ عالی یونانی بودند. و حتی کسانی که اصرار دارند این بنا، مقبره کورش است، اعتراف دارند که این محوطه و بنا، معماری یونانی و آناتولی^{۷۵} دارد. به راستی هم که چنین است. چیدمان بلوک‌ها، سقف، کنگره و تاج پیشانی همه و همه از آثار معماری یونانی است که اندکی با معماری بین‌النهرینی هم ترکیب شد.

- زاویه سوم: امضاهای یونانی، پای سنگ‌ها و ستون‌ها!

هنگامی که بنا - همین بنایی که به مقبره کورش مشهور شده - را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که بر روی هر سنگی که بُرش خورده، امضای استاد سنگ‌بُر هم بر روی سنگ حک شده است. طبیعتاً

71. F. W. von Bissing, "Ursprung und Wesen der persischen Kunst," in Sb. der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, Munich, 1927, pp.4-6.

F. Krischen, *Weltwunder der Baukunst in Babylonien und Ionien*, Tübingen, 1956. P 70

C. Nylander, *Ionians in Pasargadae*, Uppsala, 1970, pp. 91-102

72. Lydian

73. Ionian

74. C. Nylander, *Ionians in Pasargadae*, Uppsala, 1970, pp. 91-102

75. Greece and western Anatolia



این امضاها برای آن بود که هنگام پرداخت حقوق و مواجب، بدانند هر استاد چه تعداد کار انجام داده است. خوب اگر این بنا یک بنای هخامنشی بوده باشد، می‌بایست نشانه‌های حک شده روی سنگ هم پارسی و آریایی هخامنشی بوده باشد (تا دولتمردان هخامنشی بتوانند میزان کار هر استاد سنگ‌بر را از روی این نشانه‌ها تشخیص دهند). اما با کمال شگفتی می‌بینیم که حتی یک نشان و یا امضا که پارسی و هخامنشی باشد، در این میان وجود ندارد. بلکه هر چه هست، نمادها و نشان‌های یونانی است! در تصاویر بعدی، این نشان‌ها به تفکیک توضیح داده شدند:

در بُرش سنگ‌ها، تنها طول و عرض و ارتفاع سنگ‌ها (حجم) ملاک بود. گاهی سنگ‌ها را بر اساس اندازه ولی بالعکس قرار می‌دادند. همچنین گاهی اوقات نشانه‌ها به صورت وارونه ثبت و بر روی سنگ حک می‌شد. کافی است این نماد را برعکس کنید:



این دو حرف، همان نشانه‌های omikron و zeta ولی با حروف

کوچک است.

(شکل امروزی این نماد در زبان یونانی) خوانده می‌شود: زو

این نماد در زبان یونانی eta خوانده می‌شد. این نشانه بعدها وارد دیگر زبان‌های اروپایی نیز شد.



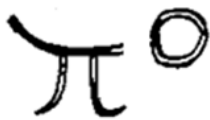
این نماد در زبان یونانی omikron خوانده می‌شد. این نشانه بعدها وارد دیگر زبان‌های اروپایی نیز شد. به همین صورت اُ تلفظ می‌شود.



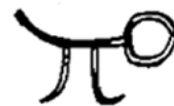
کافی است این نماد را بچرخانیم تا به این صورت دربیاید:



و این همان حرف Ψ و با حروف بزرگ: Ψ است
که در الفبای یونانی به صورت psi خوانده می شود.



این نماد ترکیبی از دو حرف است:



$\pi + o$

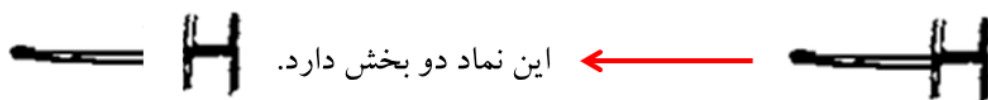


این ترکیبی از دو نشانه pi و omicron است.
خوانده می شود: پو

این نماد همان حرف Π است که در یونانی تلفظ pi می شود (علامت پی بزرگ) که به علامت کوچک آن قبلا

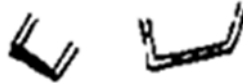


اشاره کردیم: π




حالت اول: حرف H به همراه یک پیشوند — برای اینکه با نام و امضای دیگری اشتباه نشود.

حالت دوم: حرف H به همراه یک پیشوند I (که در یونانی، **یوتا** خوانده می شود) و برای اینکه با نام و امضای دیگری اشتباه نشود، به صورت افقی نوشته شده است.



این دو نماد، همان حرف **U** هستند که در الفبای یونانی، **Upsilon** خوانده می شوند. صدای **Y** و **U** و **Y:** می دهد. اما اینکه چرا این دو نماد، یکی تنگ و کوچک و دیگری بازتر و بزرگ تر است، بدین خاطر که احتمالاً دو استاد سنگ بر با دو نماد متشابه بودند، و برای اینکه با یکدیگر اشتباه گرفته نشوند، یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر امضا می زدند.



این نماد، حرف **S** است که در الفبای یونانی **Sigma** خوانده می شود و این علامت کوچک این حرف است. این حرف بعدها وارد دیگر زبان های اروپایی شده و امروز به صورت **S** نوشته می شود.

این نماد را هم اگر بچرخانیم بدین صورت درمیاید:



این همان حرف Γ در الفبای یونانی است. که Gamma نام دارد و به صورت «گ» تلفظ می شود.

این نماد، حرف Φ است که در الفبای یونانی Phi خوانده و «ف»

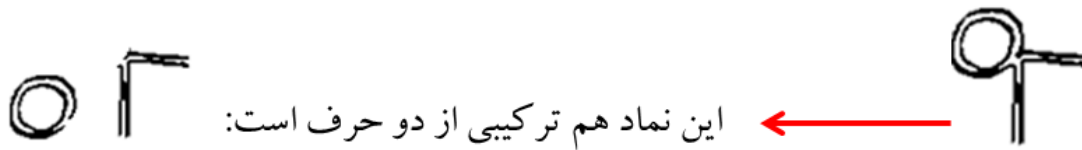


تلفظ می شود. البته حالت دومی هم هست و آن اینکه این نماد، ترکیبی از دو حرف Λ (در الفبای یونانی: یوتا) و حرف O (به یونانی: اومیکرون) باشد. که چون به صورت امضا درآمده، در هم تنیده نوشته شده است.

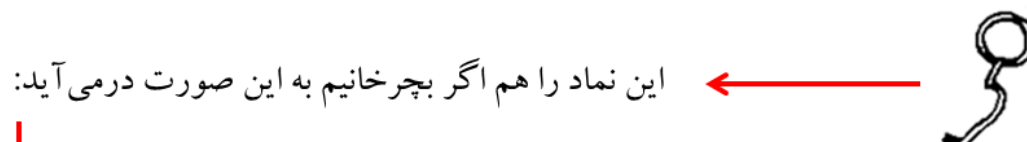
این نماد را هم اگر بچرخانیم بدین صورت درمیاید:



این همان حرف Δ در الفبای یونانی است. که Delta نام دارد و به صورت «د» تلفظ می شود.



این نماد ترکیب دو نشانه Omicron و Gamma است. خوانده می شود: اوگ. اما اینکه چرا این دو حرف به هم چسبیده است؟ طبیعی است که این یک نماد یعنی یک امضاء است و برای زیبایی و یا منحصر به فرد بودن، حروف را بهم می چسبانند.



و این همان حرف δ (حرف کوچک دلتا) است که در الفبای یونانی «د» تلفظ می شود.



این نماد را هم اگر بچرخانیم به این صورت درمی آید:



و این همان حرف ξ و ξ است که در الفبای یونانی با
هجای X و ks تلفظ می شود.



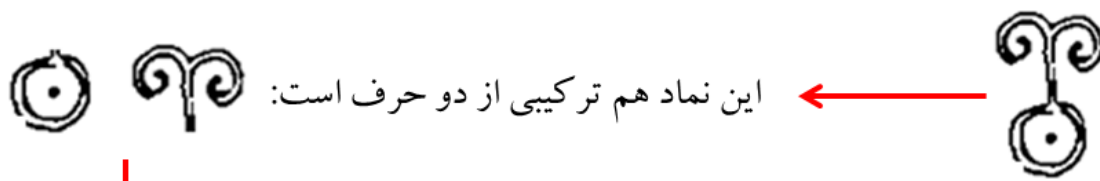
این نماد هم ترکیبی از دو حرف است:



$\Lambda + \Upsilon$



این نمادها در الفبای یونانی، ترکیب دو نشانه Λ (لامبدا)
و Υ (حرف بزرگ آپسیلون) است. طبیعی است که این
یک نماد یعنی یک امضاء است و برای زیبایی و یا
منحصربه فرد بودن، حروف را بهم می چسبانند.



این نمادها در الفبای یونانی، ترکیب دو نشانه Θ (حرف بزرگ تِتا) و Υ (حرف بزرگ آپسیلون) است. طبیعی است که این یک نماد یعنی یک امضاء است و برای زیبایی و یا به جهت نشان شناسایی، حروف را بهم می‌چسبانند.

نکته دیگر در این میان، که نه به عنوان دلیل، بلکه به عنوان مؤید می‌تواند مد نظر قرار بگیرد، اینکه درب ورود این بنا (یا معبد، که به اشتباه مقبره کورش خوانده می‌شود) رو به شمال غربی باز می‌شود. یعنی رو به یونان. به راستی چه دلیلی دارد که درب معبد رو به یونان باز شود؟

